

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقَةِ فَاطِمَةَ الرَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَجَبَائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ الَّتِي
اِتَّجَبَتْهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ
صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ دُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلِعُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ
التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ».

کلام در جواب بنائی بود که محقق اصفهانی به فرمایش محقق خراسانی و دیگرانی که
می‌فرمودند که این‌جا نمی‌شود «فانه علی یقین من وضوئه» جزاء باشد و جمله‌ی خبریه
باشد. برای خاطر این‌که این ترتب بر شرط که «ان لم یستیقن و لم یجئ من ذلك امر
بین» ندارد، چون ترتب بر آن ندارد پس و حال این‌که در جزاء باید مترتب بر شرط باشد
به یک نحوی. حاصل جواب محقق اصفهانی این بود که این‌جا ولو ما بپذیریم این کبری را
که باید مترتب باشد ولیکن این‌جا ترتب وجود دارد از باب ترتب شیء بر عدم رافع که
حاصل توضیح‌اش هم این بود که مثلاً در جایی که ما می‌دانیم چراغی روشن است این
مفروض‌مان است، اگر الان بخواهیم بگوییم این چراغ روشن است درست است بگوییم
اگر باد نیامده باشد چراغ روشن است، چون مفروض چراغ روشن بوده، حالا الان بخواهیم
راجع به آن چراغی که روشن بوده قضاوتی داشته باشیم و اخباری بکنیم می‌توانیم بگوییم
اگر باید نیامده چراغ روشن است چون روشنی بعد از فرض این‌که روشن بوده این
متوقف بر عدم رافع است، همان‌طور که اصل وجودش متوقف بر عدم مانع بوده بعد از
این‌که فرض وجودش شد حالا بخواهد موجود باشد الان بخواهیم بگوییم موجود است و
قضاوتی راجع به آن داشته باشیم باید بگوییم اگر باید نیامده، این‌جا هم در حدیث شریف
مفروض است، فرض این است که این یقین به وضو یا وضو را یقین داشته می‌دانسته؛
حالا الان اگر که بخواهیم به او بگوییم که تو یقین داری تا این مقدمه بشود برای این‌که
بعداً هم به او بگوییم که «لا تنقض الیقین بالشک» درست است که بگوییم که اگر یقین به
نوم پیدا نکردی که یقین به نوم قهراً چی هست؟ رافع است آن یقین به وضو هست،
می‌گوییم اگر یقین به نوم پیدا نکردی وضو باقی است به خصوص در جایی که یعنی انقلت
کأنّ که خب فقط متوقف بر این نیست، چیزهای دیگر هم باید باشد، موانع دیگر یعنی
رافع‌های دیگر هم باید در بین نباشد.

جواب این است که اولاً خب بر همه‌ی این رافع‌ها متوقف هست یکی‌اش هم ??? به

یکی‌اش هم می‌تواند مترتب بالاخره هست. علاوه بر این‌که اگر جایی مفروض این است که رافع‌های دیگر هم نیست، چون مفروض این است که در شرع شک نقض یقین نباید بکند، رافع آن نیست. مثل این‌که آن‌جا می‌گوییم اگر باد نیامده باشد، خب یک کسی می‌گوید باد نیامده ولی شاید یک کسی پوف کرده یا شاید نفتش مثلاً تمام شده، خب در جایی که مفروض این است که آن‌ها نیست به‌خصوص، خب این‌جا درست است بگوید اگر باد نیامده. این‌جا هم چون مفروض در شریعت کأنّ این است که خب با شک که نقض نمی‌شود، می‌گوییم آن‌که ناقض در شریعت است برای یقین به وضو یقین به نوم است، یقین به نواقض دیگر هم که مفروض این است که آن‌ها هم نیست دیگر، فقط نوم هست که احتمال دارد وجود داشته باشد. خب می‌فرماید که، بنابراین حتی علی‌المبنى الجماعة من النحاة یا شیخنا الاستاد آقای آخوند و امثال ذلک باز هم این قضیه می‌تواند خبریه باشد و این هم درست است ترتب هم درست است. ان‌قلت که این‌جا از باب شک در رافع نمی‌شود چرا؟ برای این‌که این یقین به حدوث وضو دارد، یقین به حدوث، شک در یقین به حدوث یقین به نوم دخالتی در آن ندارد. جواب این است که فرض این است که این‌جا ما باید این یقین‌مان را یقین به وضو را از حدوث و بقاء چه کنیم؟ تجرید کنیم و الا نقض نمی‌شد نسبت داده بشود. پس بنابراین داریم به خود وضو نگاه می‌کنیم و یقن به وضو نه یقین به حدوث وضو، نه یقین به وضو، مجرداً عن الحدوث و البقاء تا این کلمه‌ی نقض درست باشد. وقتی این را مجرداً نگاهش کردیم پس شک‌مان می‌شود شک در، پس بنابراین می‌شود رافع. وقتی رافع شد اسناد درست است. این کلام آقای اصفهانی است ببینید خوب همه‌ی جوانب مطلب را سنجیده و سدّ ثغور کرده ایشان که اولاً کلام در چه مرحله‌ای است؟ به قرینه سؤال سائل کلام در جایی است که مفروض این است که یقین به وضویی بوده. در ظرفی که یقین به وضو بوده بخواهی حرف بزنی بگویی الان هم یقین داری باید چکارش کنی؟ باید این را مترتب کنی به عدم رافع دیگر؛ با توجه به خصوصیت مقام هم که تجرید کردیم و این‌جا رافع همان یقین به نوم است. این فرمایش ایشان است. فلذا بزرگانی که کلام ایشان را آمدند نقل کردند و نقد کردند کما هو حقّه کلام ایشان را بیان نکردند. مثلاً در به خدمت شما عرض شود که در مباحث این‌جوری نقل کرده «و ذکر المحقق الأصفهانی قدس سره أنّ الربط بينهما موجود باعتبار ملازمة اليقين بالوضوء لعدم اليقين بالنوم» نه ایشان از باب ملازمه نمی‌گوید که این‌ها، چون در باب ملازمه هم می‌شود گفت اگر این باشد آن هم هست اگر آن باشد، اما از باب ملازمه ایشان نمی‌گوید، از همین باب این‌که هر شیئی متوقف هست بر عدم، یعنی شیئی که مفروض بوده وجودش بخواهی بگویی هست این متوقف بر چی هست؟ بر عدم رافع است. پس بنابراین از این باب است. البته در بحوث فرموده است که، این‌جا فرموده: ترتب را هم اضافه کرده، یک کلمه‌ی ترتبی هم اضافه کرده و از این جهت آن بهتر نقل کرده. خب این فرمایش محقق اصفهانی.

در مقام اشکالاتی بر فرمایش محقق اصفهانی فرموده شده است، اشکال اول که در یکی از دو تقریر بحث شیخنا الاستاد دام‌ظله نقل شده که تقریر جناب آقای حشمت‌پور هست که خیلی تقریر خوبی است که ایشان نوشته و چون سر درس نوشته و این‌ها، استنباطش نیست درحقیقت خود کلمات را نوشته و خیلی خوب نوشته، اگر این خودش که فارسی هم هست چاپ بشود چیز خوبی است. البته ایشان می‌گفت این‌ها را دفتر آقا از من گرفتند، یعنی دوره‌ی بعد که می‌گفتند همین‌ها را مثل این‌که مطالعه می‌کردند. دیگر پهلوی خودش نبود، البته ما از او گرفتیم زیرا کس کردیم این‌ها را برای مؤسسه.

اشکال اول ایشان این هست که اهمال که درست نیست، اهمال در مقام ثبوت اهمال لا

بجز. این‌جا که می‌فرماید که «فانه علی یقین من وضوئه» این وضو یعنی حدوث وضو یا بقاء وضو؟ نمی‌شود اهمال داشته باشد نسبت به حدوث و بقاء. خب پس بنابراین اهمال ندارد، حالا که اهمال ندارد مسلّم نمی‌شود مراد این باشد که یقین به بقاء داریم، چون این‌که یقین به بقاء ندارد، پس باید یقین به حدوث مقصود باشد «فانه علی یقین من حدوث وضوئه» یعنی در لبّ و مراد جدی، ولو توی لفظ حدوث نیامده اما به قرینه‌ی استحاله‌ی اهمال قهراً اهمال نیست یا باید مقصود از این وضو وضوء باقی باشد یا وضوء حادث باشد، قهراً باقی که معنا ندارد این‌جا پس همان وضوی حادث است. یعنی تو یقین به حدوث وضو داری. وقتی یقین به حدوث وضو شد، یقین به حدوث وضو که مترتب نیست بر عدم یقین به نوم، حدوث وضو، یقین به حدوث وضو مترتب بر این نیست که شما بگویید از باب این‌که این بقاء مترتب بر عدم رافع است بر آن مترتب کرده و آن را شرط قرار داده، بنابراین این راهی که شما می‌روید درست نیست. ان قلت، ان قلت که فرض این است که آقای اصفهانی فرمود: ما باید این یقین به وضو را از زمان تجرید کنیم، از بقاء و حدوث تجرید کنیم تا بشود نقض به آن تعلق بگیرد. جواب می‌دهند به این‌که نه ما برای این‌که کلمه‌ی نقض را بتوانیم اسناد بدهیم احتیاج به تجرید نداریم بلکه چون مقصود از نقض نقضِ تکوینی نیست نقضِ عملی است، در نقض عملی وقتی ماهیت آن یقین، آن متعلق یقین و متعلق‌اش اگر یکی بود که همان وضو هست در این‌جا اگر بگویند که یقین داشتنی به وضو الان نقض نکن در حال شک عملاً، این درست است، نقض نکن عملاً در حال شک. و بله اگر این‌ها دوتا ماهیت باشند البته عرفاً درست نیست گفته بشود، بگویند مثلاً اگر یقین داری به قیام زید این یقین به قیام زید را به شک در قیام امر نشکن، این غلط است چون ربطی بهم اصلاً ندارد. اما اگر این‌جوری نبود این لا بأس به. این به خدمت شما عرض شود که اشکال اول شیخنا الاستاد دام‌ظله. آنچه درباره‌ی تصحیح ترتب بین «فانه علی یقین من وضوئه» و شرط فرمود مورد مناقشه هست زیرا اولاً جمله‌ی «فانه علی یقین من وضوئه» بنابر فرض جمله‌ای است خبریه و اخبار می‌کند از یقین به وضو. متعلّق اخبار نمی‌شود یقین به وضو باشد مهملاً، یعنی بدون لحاظ حدوث و بقاء و نمی‌شود یقین به بقاء وضو باشد آن متعلق، بنابراین باید منحصرأً یقین به حدوث وضو باشد. به عبارت دیگر متعلق این خبر آن است که در خارج است و در خارج یعنی در نفس مکلف یقین به حدوث وضو هست، پس متعلق این خبر یقین به حدوث وضو هست و معلوم است که یقین به نوم رافع وضو باقی است نه رافع وضوء سابق و حادث. بنابراین عدم یقین به نوم نسبت به یقین به وضو که یقین به حدوث وضو هست عدم رافع نسبت به معلول نیست تا گفته شود که عدم رافع از اجزاء علت است و بین آن و معلول ترتب حاصل است. ان قلت، ایشان به شهادت اسناد نقض خصوصیت حدوث و بقاء را ملغی دانست، بنابراین یقین به وضو را یقین به حدوث وضو قرار نداد تا یقین به نوم نتواند رافع آن قرار گیرد و عدم یقین به نوم نسبت به آن عدم رافع به حساب نیاید. قلت، اسناد نقض در این‌جا درست است، حتی با عدم الغاء خصوصیت حدوث و بقاء. زیرا یک حقیقت که عبارت از وضو هست متعلق شک و یقین قرار گرفته. بنابراین اگر به سبب شک در بقاء آن حقیقت دست از یقین به حدوث آن برداریم نقض صادق است و اگر به سبب شک مذکور دست از بقاء یقین مذکور برداریم عدم نقض صادق است، زیرا در این‌جا نقض تکوینی و حقیقی مراد نیست تا گفته شود که دست برداشتن از یقین به حدوث به سبب شک در بقاء موجب صدق نقض تکوینی نمی‌باشد بلکه نقض من حیث العمل مراد است و معلوم است که با دست برداشتن از یقین به حدوث یک حقیقت به سبب شک در بقاء همان حقیقت نقض عملی صادق است. آری با دست برداشتن از یقین به حدوث یک حقیقت به سبب شک در بقاء حقیقت دیگر نقض عملی نیز صادق نیست؛ مثلاً اگر به سبب شک در بقاء قعود عمرو

دست از یقین به حدوث قیام زید عملاً برداریم، این نقض عملی یقین به شک صدق نمی‌کند.

عرض می‌کنیم به این که نقض به چی تعلق گرفته؟ «لا تنقض الیقین بالشک» به یقین تعلق گرفته. وقتی نقض به یقین تعلق گرفت در مقام استعمال آن نه مراد جدی، باید مبرر داشته باشد، نگفته النقض العملی که؛ آن نقض، مثل این که مثلاً می‌گویند فرض کنید که در باب چیز می‌گوید «زید کثیر الرماد» این باید مراد سخاوت است اما در مقام اسناد باید این درست باشد یک ربطی این استعمال اولی باید درست باشد تا این را کنایه و معبر قرار بدهیم برای آن مکتبی به مکتبی‌الیه. حرف آقای اصفهانی این است که «لا تنقض الیقین بالشک» اگر این یقین به حدوث ظهور کلام در یقین به حدوث باشد این نقض نیست، نه نقض عملی است نه نقض تکوینی است، چون باقی است و آن نقض به حدوث، فقط نقض به حدوث اقتضاء عملی هم ندارد که من الان طبق آن عمل بکنم وقتی شک در آن دارم که. پس این نه نقض واقعی آن است نه نقض عملی؛ اگر بخواهد بگوید نقض است مسامحه است، نه نقض آن نیست که. من امروز یک کاری بکنم به خدمت شما عرض شود که امروز روز سه‌شنبه هست عملی که مال روز دوشنبه بوده انجام ندهم نقض این کردم که الان یقین دارم که دیروز دوشنبه بوده؟ بنابراین در مقام اسناد باید چی باشد؟ باید یک مصححی یک مبرری وجود داشته باشد...

س: یک چیزی باشد که ناقض و منقوض وحدت داشته باشد ...

ج: آره بهم بخورد ...

س: خب آقای وحید می‌فرماید که این‌جا آن بناء عملیه بر وفق حالت سابقه ...

ج: نقض آن نیست. ببینید حالا دقت بکنید من تمام بکنم عرضم را.

آیا مضافی در تقدیر می‌گیرید؟ «لا تنقض الیقین» یعنی «لا تنقض الیقین عملاً» یا جری عملی؟ این‌ها را در تقدیر می‌گیرید؟ تقدیر که نمی‌گیرید. حالا که تقدیر نمی‌گیرید پس نقض را باید یک مبرر داشته باشد که به خود یقین نسبت بدهید. این یقین اگر یقین به حدوث بخواهد باشد و تجریدش نکنید یعنی یقین به وضوء سابق، یقین به وضوء سابق الان آثار را برایش بار نکنی که در حال شک هستی، خب نقض آن را که نکردی، نقض آن را نکردی بحسب؟؟؟. پس بنابراین حرف آقای اصفهانی این است که ما باید این کار را بکنیم باید بگوییم که یقین و شک تجرید باید بشود تا این اسناد درست بشود و این یک صناعت ادبی است همان‌طور که دیروز عرض می‌کردم. وقتی این‌طوری شد بنابراین خب درست است به خود یقین داریم نگاه می‌کنیم به یقین به وضوء داریم نگاه می‌کنیم، کاری به حدوث و بقاء آن نداریم. همان‌طور که توضیح دادم یقین به وضوء را وقتی به خودش داریم نگاه می‌کنیم در جایی که مفروض این است که قبلاً این یقین بوده، الان بخواهم داوری داشته باشیم بگوییم این یقین به وضوء، کاری به حدوث و بقاء نداشته باشیم، بخواهیم بگوییم این بقاء به وضوء هست تو یقین به وضوء را داری باید بگوییم اگر یقین به نوم پیدا نکردی، چون اگر یقین به نوم پیدا کردی باشی آن رافع‌اش هست، الان دیگر این قضاوت را نمی‌توانیم بکنیم، این خبر را نمی‌توانیم بدهیم، بخواهیم الان این خبر را بدهیم برای کسی که قبلاً یقین به وضوء داشته بخواهیم بگوییم تو یقین به وضوء داری باید شرط‌مان این باشد و مفروض‌مان این باشد که رافع پیش نیامده، یقین به نوم پیش نیامده. اگر یقین به نوم پیش آمده باشد الان دیگر نمی‌توانیم چنین داوری‌ای داشته باشیم

در مورد این حدیث شریف، در مورد این آدم دیگر. همان جور که گفتیم چراغی که مفروض مان این است که روشن بوده اگر بخواهیم مفروض مان این باشد الان بخواهیم داوری کنیم که این چراغ روشن است باید بگوییم اگر باد نیامده باشد. اگر باد نیامده باشد داوری مان می تواند این باشد که چراغ روشن است. این جا هم «فانه علی یقین من وضوئه» درباره ی کسی که مفروض این است که در روایت این یقین به وضو داشته و فقط حالا نمی داند خوابش برده یا نه؟ بخواهیم داوری داشته باشیم باید بگوییم تو یقین به وضو، اگر یقین به نوم که ناقض است پیدا نکرده باشی تو وضو داری.

س: شما الان اشکالتان به این است که اصلاً استعمال «لا تنقض» ...

ج: آره یعنی آن انقلتی که ایشان خودشان می گویند و انقلت اگر وارد باشد جواب ما، اشکال ما به آقای اصفهانی وارد نیست انقلت. می گوییم جوابی که به انقلت می دهید این جواب تمام نیست پس بنابراین حرف محقق اصفهانی اشکال پیدا نمی کند.

س: به خاطر این که «لا تنقض» استعمال نمی تواند بشود در بناء، عدم بناء و عدم ترتیب آثار و انقض به معنای بناء

ج: بله بله

س:؟؟؟ اگر این را می خواهید بگویید که اصلاً استعمال نمی شود که خلاف فهم مشهور فقهاء هست که از «لا تنقض» دقیقاً همین را می فهمیدند...

ج: چی می فهمیدند؟

س: که می گفتند لا تنقض یعنی عدم بناء، تصریح می کنند آقایان؛ می گویند لا تنقض یعنی ترتیب آثار نده. اما اگر فرمایشتان ...

ج: جواب دادم گفتیم ...

س: در ذیل فرمایش می فرماید ظاهر اصالة الحقيقة این است که چیزی در تقدیر نیست.

ج: نه، ببینید؛

س: لا تنقض به خود یقین اسناد داده شده و ما بین مجاز گرفتن مراد از لا تنقض یا ظهور اولیه اش مردد می شویم اصالة الظهور و اصالة البینه اش ...

ج: دقت بفرمایید چی عرض کردم، مثل «و سئل القُرْیة» (یوسف/82) هست. یک عده می آیند می گویند «و سئل القُرْیة» یعنی «و سئل اهل القُرْیة»، یک عده می گویند نه آقا؛ این ها که چیز ندارد، هنر نیست. آن ظرافت ادبی را ندارد. «و سئل القُرْیة» ظاهرش همین است ولی مراد جدی این است که اهل؛ و الا می گویند «و سئل القُرْیة» مسئول عنه را قریه قرار می دهند. این جا هم که وقتی می گوید لا تنقض الیقین نه که یعنی لا تنقض الیقین یعنی جری عملی داشته باش، نه، یعنی همان معنای خودش، پس این منافات ندارد با آن که مراد جدی آن باشد. معنای خودش، معنای خودش آن وقت چه جور می توانیم بگوییم اگر حدوث توی آن أخذ کرده باشد اصلاً اسناد درست نیست چون قابل نقض نیست آن یقین که، مگر به شک ساری، آن که قابل نقض نیست. پس بنابراین ملاک این است. خب و لعل من ...، این که در معنی که دوره بعد است گمان می کنم نیامده این

اشکال؛ شاید خود ایشان رفع ید کرده باشند از این اشکال.

اشکال دوم:

اشکال دوم از ایشان همان است که دیروز این جا بحث می شد که امروز مطالعه کردم و دقت کردم دیدم درواقع همان اشکال را ایشان بیان می فرمایند و آن این است که از این که گفت «فإن حرک فی جنبه شیء» یعنی من شک دارم. این «و ان من لم یستیقن انه قد نام و لم یجىء من ذلک امر یین» این هم مفادش یعنی این که اگر یقین نکردی، امر یبّنی نیامد و شک داری؛ پس بنابراین این آدم شاکی؛ خب پس لم یستیقن و الا یعنی «و ان من لم یستیقن، و ان لم یجىء من ذلک امر یین» یعنی و ان شککت، شرط این است. و ان شککت که خوابت برده یا نه، خب مگر شک رافع است؟ نوم رافع است، یقین به نوم رافع است. ولی اگر بگویی که اگر شک کردی باقی است. این که غلط است، این که مترتب بر شک نیست مترتب بر یقین به عدم نوم است. یقین به وضو بر چی مترتب است؟ بر عدم یقین به نوم، برای این که یقین به نوم نباشد چون یقین به نوم رافع است. یقین به نوم رافع است؛ این درست است. پس یقین به وضو الان می خواهیم بگوییم تو یقین به وضو داری این مترتب است بر عدم رافع؛ یعنی عدم یقین به نوم ...

س: یقین به عدم، علم به عدم نه عدم العلم ...

ج: بله، بله، یقین ... بر آن مترتب است. اما بر شک چی؟ بر شک که مترتب نیست و این شرط این است. «و ان من لم یستیقن انه قد نام و لم یجىء من ذلک امر یین» یعنی اگر شک داشتی، همان طور که قبلش هم گفته «و ان حرک فی جنبه شیء و هو لا یعلم» خبردار نمی شود، نمی فهمد یعنی شک دارد. پس بنابراین چون معنای جمله این است پس بنابراین باز این راهی که شما رفتید که گفتید ترتب وجود دارد بر شر این درست نیست. حالا این هم محاسبه کنیم که ببینیم این هم درست است که ...، ظاهر جمله چیه؟ «ان لم یستیقن انه قد نام» استیقان به نوم رافع است. مثل این که آن جا باد رافع است در آن مثال. باد رافع روشنایی چراغ است. باقی ماندن روشنایی چراغ است. می گوییم اگر باد نیامده پس چراغ روشن است. این جا هم استیقان به نوم چیه؟ رافع استیقان و یقین به وضو است. وضوی که تجرید شده دیگه؛ حدوث و بقاءش را کار نداریم. خود ذات وضو را داریم به آن توجه می کنیم. استیقان به نوم رافع یقین به وضو است. حالا شارع دارد چی می فرماید؟ امام علیه السلام چی می فرماید؟ می فرماید: «ان لم یستیقن» اگر این رافع نباشد، اگر این رافع را نداشته باشی که مفروض مان این است که چیزهای دیگر هم نیست پس یقین به وضو هست.

س: اشکال همین است دیگه، اشکال همین است که این جا سه حالت دارد.

ج: پس بنابراین شما معنا می فرمایید «لم یستیقن» را می گوید معنایش این است یعنی شک داری ...

س: اشکال همین است ...

ج: خب این معنایش نیست.

س: اشکال این است که ترتب یقین یعنی رافع فقط یقین به عدم نیست؛ شک هم که بکنی علم نداری، اشکال این است که علم دوتا رافع دارد. یقین به خلاف و شک در بقاء،

پس نمی‌توانی به بقاء یقین پیدا کنی، آن‌چه که ضدیت دارد به یقین به بقاء؛ هم این است که یقین داری به آن شما ...

ج: نه آقای عزیز! نه،

س: چرا دیگه، شک هم داشته باشی که نوم ...

ج: نه، شک که رافع نیست.

س: چرا رافع نیست؟

ج: الله اکبر!

س: چرا رافع نیست؟ حرفم این است. شک رافع است.

ج: نه، مانع احراز است. اما رافع چیه؟ دقت کنید چیه ...

س: بابا رافع است. بحث سر یقین است دیگه، بحث سر اثبات است دیگه، بحث سر یقین است، بحث سر مقام اثبات است ...

ج: نه آقای عزیز! یقین واقعی، می‌خواهیم ببینیم یقین به وضو بما اُتَه آن پدیده‌ای است در عالم ...

س: خب متوقف بر چیه؟

ج: دقت کنید! صبر کنید! این متوقف بر چیه؟

س: هم عدم شک هم عدم یقین است به ضدش ...

س: یقین به عدم خودش؟؟

س: بابا به شک هم متوقف است دیگه، اگر شک داشته باشم که من نمی‌توانم هم شک داشته باشم در بقاء هم علم به بقاء داشته باشم؟ هم باید یقین داشته باشم که نخوایدم هم شک هم نباید داشته باشم که خواهیدم یا نه بلکه یقین داشته باشم.

ج: گفتیم این‌ها را، این‌ها را گفتیم.

س: این جزء اشکال بود ...

ج: این‌ها را گفتیم. گفتیم که در جایی که مفروض است و الا آن‌جا هم که می‌گوید اگر ...

س: مفروضش چیه؟

ج: دقت کنید! در آن‌جا هم که می‌گوید باد نباید چراغ روشن است. خب اگر فقط بر ...

س: این‌که تکوین است. این‌جا احراز است، تکوین این‌طور است. بله، تکوین یا روشن است یا خاموش است که اگر باد نباید قطعاً روشن است که اگر باد نیامد روشنی باقی است. این مقام تکوین است حاج آقا. این‌جا مقام علم است. علم سه حالت دارد.

ج: علم هم تکوینش هست دیگه، تکوین علم ...

س: دو حالت نیست.

ج: آن جا هم همین است ...

س:؟؟ واقعاً تعجب است این حرف! این که خیلی دیگه واضح است. این جا عالم احراز و یقین است. فلذا اصلاً اشکال این است که سه حالت دارد. هم باید یقین به ضد نداشته باشی هم شک هم در بقاء نباید داشته باشی، شک در ضد آمده یا باقی هم بکنی بقاء از بین رفته علم به آن، علم به آن از بین رفته ...

س: چرا؟ چون ...

س: گوش بده! و قیاس مقام به مقام باد و تکوین هم قیاس مع الفارق است چون این جا مقام احراز و علم است. سه حالت دارد، سه طرف دارد، باید دو طرف را بزیم تا تعین پیدا کند در اول؛ اما در مثال شما دو حالت دارد. یکی که نبود متعین در آن یکی می شود. اصلاً اشکال این بود. شما دوباره چه جوری برگشتید به اشکال، دوباره ما نفهمیدیم با چی جواب دادید این را؟ شما می فرمایید مانع یقین به نوم است. اتفاقاً سؤال همین است. صحبت همین است. مانع فقط یقین به علم نیست برای یقین به بقاء (رافع ببخشید) رافع به بقاء؛ شک هم رافع است. همین که شک کردی دیگه علم نداری پس رافع است. پس باید علم به عدم داشته باشی صد درصد. یعنی شک هم نداشته باشی در این که ...

س: چندبار گفتی، سه چهار بار گفتی ...

س: آره دیگه، سه بار حداقل ...

ج: خب ببینید؛ توی موقع هایی که توضیح می دادیم چی می گفتیم در توضیح؟ دوتا حرف زدیم در موقع توضیح دادن، یکی این که وقتی یک چیزی رافع های متعدد دارد، آیا نمی توانیم جزا را بر یکی از رافع ها هم مترتب بکنیم؟ خب بر این هم مترتب است دیگه، پس ترتب درست است.

س: عدل باشد ...

ج: حالا صبر کنید!

س: عدل است در این جا، آن هایی که فرمودید بله، در جای دیگر درست است. مثلاً ...

ج: بابا بگذارید من حرفم تمام بشود. برای آن هایی که می خواهند گوش کنند ببینند من چی دارم می گویم بعد اشکال بفرمایید.

خب وقتی یک چیزی رافع های متعدد دارد؛ یک حرف این بود که بله، یک رافع هم ترتب درست است. هم بر این مترتب است هم بر آن، هم بر آن مترتب است هم بر آن مترتب است. یعنی هم بر عدم این رافع هم بر عدم آن رافع هم بر عدم آن رافع، مترتب است. پس آقای اصفهانی می فرماید چی؟ می فرماید که این رافع منزله یقین به نوم نسبت به یقین به وضو منزله رافع است. پس بنابراین درست است بفرمایید، این را مترتب بکند بگوید اگر این رافع پیش نیامده باشد پس یقین به وضو هست چون این رافع است. دو؛

این‌که، جواب دوم این بود. گفتیم به‌خصوص جایی که مفروض‌مان این است که بقیه نیست. مثل آن‌جایی که می‌گوید اگر باد نیامده باشد چراغ روشن است. خب شما آن‌جا اشکال کن بگویید که خب نه، باید رافع که فقط باد نیست. پف ممکن است کرده باشند، باد ممکن است، آب ممکن است ریخته باشد. وقتی می‌گوید؛ آن در طرفی که مفروض این است که آن‌ها نیست. خب درست است که بگوید اگر باد نیامده باشد. این‌جا هم چون مفروض در شرع این است که شک نقض نمی‌کند که، فلذا بعدش فرموده «لا تنقض الیقین بالشک»، در جایی که مفروض این است که شک نقض نمی‌کند و نواقض دیگر هم مفروض این است که نیست. فقط نوم صحبت است، بول و چیزهای دیگر مفروض این است که نیست. پس چیه؟ چون مفروض عدم بقیه نواقض است یا تکویناً مفروض این است که نیست؛ یعنی بول و جنابت و فلان و این‌ها مفروض این است که نیست؛ فقط مسئله مسئله نوم است. شک هم که مفروض این است که نقض نمی‌کند در شرع؛ پس امام درست است که بفرماید اگر تو یقین به نوم پیدا نکردی یقین به وضو هست.

س: بله، اصلاً به جواب ایشان دقت نکردم.

ج: یقین به وضو هست. درست؟ یقین به وضو هست. پس بنابراین شما چرا معنا می‌فرمایید که «و ان من لم یستیقن انه قد نام» به معنای این‌که یعنی شک داری؟ نه، همین را دارد می‌گوید. می‌گوید یقین به نوم نداری که یقین به نوم چی بود؟ ظاهرش همین است. یقین به نوم چی بود؟ رافع بود. می‌گوید یقین به نوم که نداری، حالا که یقین به نوم نداری پس این وضو باقی است. فلذا است که در مغنی باز این اشکال دوم هم ذکر نشده و لعلّ ایشان عدول فرموده باشند از این اشکال دوم. خب این ما يتعلق به دو اشکال شیخنا الاستاد دام ظلّه.

و اما شهید صدر هم یک کلام فرموده که من این را هم دیگه می‌خواهم تمام کنم ولو حالا دیگه یک قدری وقت هم گذشته، این هم تمام بشود.

ایشان فرموده: «أقول: ان أريد اليقين بالوضوء حدوثاً أو اليقين بذات الوضوء بغضّ النظر عن حدوثه و بقائه، فهذا ثابت في نفسه بلا فرق بين أن يشكّ يا يُشكّ في النوم أو يقطع بوجوده أو عدمه» می‌گویند این‌که شارع این‌جا الان می‌گوید «فإنّه على يقين من وضوئه»، به آقای اصفهانی می‌گوییم. می‌گوییم «فإنّه على يقين من وضوئه» که شارع این‌جا فرموده یعنی یقین به وضو حدوثاً این را مقصودش هست؟ اگر این مقصود است که مترتب نیست بر آن، یقین به نوم داشته باشد، شک در نوم داشته باشد، یقین به عدم نوم داشته باشد در تمام این فروض یقین به حدوث را دارد. پس اصلاً ترتبی نیست. اگر این مقصود است. خب این‌که قطعاً مقصود نیست چون ایشان می‌فرماید تجرید می‌کنیم. حالا ایشان شاید برای اتمام شقوق فرموده باشد و الا خب این را نباید ما بیاوریم. چون آقای اصفهانی گفت تجرید داریم می‌کنیم. «أو اليقين بذات ال...»؛ اگر مقصود یقین به ذات وضو باشد «بغضّ النظر عن حدوثه و بقائه»، به ذات وضو، یقین به ذات وضو، این را هم ایشان می‌گوید حاصل است، ثابت است. یقین به ذات وضو ثابت است چه شما شک در نوم داشته باشی چه یقین به وجود نوم داشته باشی چه یقین به عدم نوم داشته باشی، این یقین به این ذات ثابت است. پس باز تفریع برای چی؟ خب این ثابت است که این معلوم است که هست. ببینید؛ یک چیزی ثابت است ولی ما می‌خواهیم چه‌کار کنیم؟ استدلال برایش بکنیم. یعنی ثبوت در واقع داریم؛ آن چراغ که آن‌جا روشن است. ولی می‌خواهیم برای این آقا بگوییم که بابا شک نکن؛ آن چراغ روشن است. امر ثابت را

بخواهیم؛ همین‌طور که واقع است بخواهیم اثبات کنیم، استدلال بر آن بکنیم، دلیل برایش بیاوریم باید چه بگوییم؟ باید بگوییم که آقا؛ اگر یقین پیدا نکردی، اگر که پیدا نکردی خب علم پیدا کن به ثبوتش، ثابت بودن درواقع ربطی ندارد به مقام استدلال و بیان و این‌که شخص را معتقد کنیم به این ثابت ...

س: مقام احتجاج و حجت است دیگه ...

ج: این مقام است. خب در این مقام بله، باید بگوییم دیگه، می‌گوییم آقا چی؟ می‌گوییم یقین به وضو چون رافعی برایش پیش نیامده که یقین به نوم باشد؛ تو که یقین به نوم برایت پیدا نشده پس این ثابت است. این وجود دارد. تا این پایه بشود برای این‌که حالا باید به او بگوییم «لا تنقض الیقین بالشک». «و إن ارید الیقین بالوضوء بالفعل فهذا کذب لأنّ المفروض هو الشک». اگر هم مقصودتان این است که «فإنّه علی یقین من وضوئه» یعنی الان واقعاً وضو دارد واقعاً، این هم که کذب است. یعنی الان یقین به وضو دارد نه؟؟ یعنی الان واقعاً یقین به وضو داری؟ این هم که نه؛ خب شک در وضو دارد. پس این هم که نمی‌شود حضرت بفرمایند «و إن ارید الیقین بالتعبّدی کان هذا خلف مفروض الکلام». اگر هم بخواهد بفرماید که «فإنّه علی یقین من وضوئه» یعنی یقین تعبّدی، یعنی من می‌گویم تو یقین داری، این هم می‌فرماید خلف فرض است چون الان بحث در این نیست که انشاء دارد می‌کند. به توضیحی که در بحوث آمده فرموده است که «و هو خلف فرض خبریة الجملة الّذی نتحدث بناء علیه الآن». الان راجع به این صحبت می‌کنیم که خبری باشد و اگر بخواهی بگویی که شارع دارد می‌گوید تعبّد می‌کنم که تو یقین داری این می‌شود انشاء، پس این خلف فرض است. این هم نمی‌توانیم بگوییم. پس بنابراین ما الان یک معنایی برای این‌که «فإنّه علی یقین من وضوئه» نمی‌توانیم فرض بکنیم یک معنای صحیحی؛ چون یقین به حدوث بخواهی بگویی، یقین به ذات بخواهی بگویی؛ این‌ها که متفرع نیست. بخواهی معنایش این باشد که الان یقین به وضو داری؛ این هم که دروغ است. بخواهی بگویی یقین به وضوء تعبّدی داری این هم که خلف فرض است. پس ما یک معنای معقولی؛ آن‌ها که دروغ است و خلاف فرض است. این دوتا هم که متفرع نیست پس بنابراین کلام شما درست نیست. که عرض می‌کنیم که آن اولی که حدوث باشد مقصود نیست. چون آن تجرید بنا شده بشود. دومی مقصود است و دومی اشکال شما وارد نیست چون در مقام احتجاج و اثبات می‌خواهد برای او، او را به این ثابت توجه بدهد. سومی مقصود نیست که بخواهد بگوید الان تو تکویناً وضو داری؛ یعنی یقین به وضو داری و شک نیستی؛ نه، شک است. این هم نیست. چهارمی که تعبّد باشد بله، این هم خلف نیست و با خبریّت منافات ندارد و با توضیحی که قبلاً عرض کردم که اگر مفروض باشد که چون در شرع چنین تعبّدی شده دارد امام اخبار می‌کند. یک وقت می‌گوییم با خود این جمله می‌خواهد تعبّد را انشاء کند بله، این خبری نمی‌شود می‌شود انشائی؛ اما اگر یک وقت بخواهد چه کار کند؟ اخبار کند از آن‌که شرع فرموده که بعضی بزرگان دارند. مرحوم آقای بروجردی رضوان الله علیه هم دارند که حضرت آقای شبیری دام ظلّه وقتی ما اصول ایشان می‌رفتیم و آن‌وقت‌ها یا هم ...، هم فقه بود؛ حالا یادم نیست توی اصول گفتند یا توی فقه گفتند زکات و استصحاب، ایشان فرمودند آقای بروجردی می‌فرماید تمام این روایاتی که ائمه فرمودند این‌ها مثل رساله عملیه فقهاء است. وقتی فقیه توی رساله عملیه‌اش می‌نویسد واجب است این دارد ...؛ خودش نمی‌خواهد بگوید من دارم می‌گویم واجب است. یعنی دارد اخبار می‌کند از این‌که در شرع گفته شده واجب است. امام صادق هم که می‌فرماید واجب است اخبار عن حکم الله دارد می‌کند. پس بنابراین این‌جا هم می‌فرماید «فإنّه علی یقین من وضوئه» بر فرض، بر فرض که اخبار بگیریم به

این که تو یقین تعبدی به وضو داری. این کاشف است از این که پس مسبقاً معلوم می شود در شرع چنین اعتبار و انشائی شده؛ حالا دارد امام صادق خبر می کند از آن؛ می گوید تو یقین تعبدی به وضو داری؛ پس بنابراین فلذا گفتیم که اگر ما جمله را خبریه قرار بدهیم دو احتمال در آن هست. یک احتمال این است که جمله خبریه باشد و خبر از چی بدهد؟ یقین تکوینی دارد می دهد. یقین تکوینی، یقینی که در نفس موجود است. می گوید تو یقین داری، یا این که نه؛ خبر دارد می دهد از یقین تعبدی که شارع او را یقین دار به وضو می پندارد الان که این هم می شود إخبار؛ منتها این دومی باید مسبق فرض کنیم که مسبقاً چنین اعتباری شده الان دارد از آن خبر می دهد. این راجع به فرمایش محقق اصفهانی قدس سره که ظاهر این است که اشکالاتی که بر ایشان شده وارد نیست. منتها بعداً خواهیم گفت که ظاهر این است که نه فقط «فإِنَّه علی یقین من وضوئه» جزا باشد بلکه کل این جمله «فإِنَّه علی یقین من وضوئه و لا ینقض الیقین بالشک» این مجموعه جزا هست و ظهور در این دارد. این کلام فقط اشکالی که ما داریم نسبت به این کلام این است که این خلاف ظاهر است برای این که شما این را تقطیع می کنید می گوید این جزاء است، آن دیگر جزاء نیست. ظاهر این است که کل این جزا است به توضیحی که بعداً ان شاء الله خواهد آمد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.